

تحلیل انتقادی آراء نیل رابینسون درباره حضرت عیسی علیه السلام در قرآن

حسن رضایی هفتادر^۱

مرتضی ولی زاده^۲

چکیده: نیل رابینسون خاورشناس بریتانیایی به پژوهش درباره حضرت عیسی علیه السلام در قرآن پرداخته است. وی در این جهت مباحثی چون: مخالفت قرآن با بکارت جاودانه حضرت مریم علیها السلام، اشاره قرآن به غسل تعمید، یکسانی عشای ربانی و مائده آسمانی، تلفیق «مائده» و «منّ و سلوی» در قرآن و موت عیسی علیه السلام را بررسی کرده است. مباحث پیش گفته با روش تحلیلی-انتقادی در پژوهش حاضر مورد مذاقه قرار گرفته است. پژوهش رابینسون نقاط قوتی از جمله استشهاد فراوان به آیات قرآن و استفاده از منابع شیعی دارد. از نقاط ضعف پژوهش وی به موارد ذیل می توان اشاره کرد: او درک صحیحی از شیوه نقل داستان های قرآنی و نیز سبک آن ندارد؛ وی با عدم جامع نگری آیات قرآن، برداشت نادرستی از آنها دارد؛ اعتبار زیادی برای روایات قائل نیست و سعی در تطبیق پیش فرض خود راجع به مرگ حضرت عیسی علیه السلام بر قرآن را دارد.

کلیدواژه ها: عیسی علیه السلام، نیل رابینسون، موت عیسی علیه السلام، تصلیب، مائده آسمانی، عشای ربانی.

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول). hrezaii@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه قم. Hemmati110@yahoo.com

۱. مقدمه

خاورشناسان حاصل پژوهش‌های خود را درباره معارف قرآنی در قالب مقالات، کتاب‌ها و دائرةالمعارف‌ها به جهان علم عرضه کرده‌اند. شناخت دقیق این آثار و دیدگاه‌های مطرح شده در ضمن آنها، ضرورتی انکارناپذیر به نظر می‌رسد؛ چه این که در پس نگارش برخی از این آثار، اهداف استعماری و تبشیری نهفته است. افزون بر این، در لابه‌لای مطالب مطرح شده در این آثار، شبهات و انتقاداتی درباره معارف قرآنی به چشم می‌خورد. لزوم شناخت صحیح قرآن پژوهی امروز در غرب، آنگاه دوچندان می‌شود که به یاد آوریم عالمان مسلمان در گذشته، همواره خود را به پاسخ‌گویی انتقادات و اعتراض‌های یهود و نصارا ملزم می‌دانستند؛ چنان که امامان بزرگوار شیعه از جمله: امام صادق و امام رضا علیه السلام از پیشگامان مناظره با مخالفان اسلام و پیروان دیگر ادیان بودند. آنان با حضور در مجالس مناظره، شبهه‌ها و پرسش‌های اهل کتاب و زنادقه را پاسخ می‌گفتند. در مراکز پژوهشی علوم اسلامی ایران، دیدگاه‌های خاورشناسان درباره معارف قرآنی چندان مورد بررسی قرار نگرفته است. خاورشناسان در زمینه انبیاء اولوالعزم در قرآن پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. نیل رابینسون از جمله این خاورپژوهان به شمار می‌آید که به تحقیق درباره عیسی علیه السلام در قرآن پرداخته است. وی مباحث مربوط به آن حضرت را از نگاه معارف قرآنی تحلیل کرده است. تا آنجا که بررسی شد، پژوهش او در مورد عیسی علیه السلام در قرآن به طور جامع مورد کاوش قرار نگرفته است، لذا نوشتار حاضر برای بررسی پژوهش پیش‌گفته می‌کوشد تا با روش تحلیلی-انتقادی به این پرسش بپردازد که برداشت رابینسون از آیات قرآن درباره عیسی علیه السلام تا چه میزان درست بوده است؟

از آنجا که دیدگاه‌های رابینسون درباره عیسی علیه السلام در قرآن محل بحث پژوهش حاضر است، لذا در ادامه به زندگینامه علمی وی اشاره می‌گردد.

۱-۱. زیست‌شناخت علمی رابینسون

نیل رابینسون در بریتانیا دیده به جهان گشود. وی از دانشگاه آکسفورد کارشناسی ارشد و از دانشگاه بیرمنگام (Birmingham) دکتری خود را دریافت کرد. او استاد برجسته

مطالعات اسلامی و عضو کانون پژوهش‌های ایران باستان محسوب می‌شود. رابینسون به زبان‌های عربی، عبری، یونانی و سریانی تسلط دارد. وی به عنوان مربی ارشد دین پژوهی در دانشگاه لیدز (Leeds) و به عنوان استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه ساگنگ (Sogang) سئول و دانشگاه ویلز (Wales) خدمت کرد. او عضو هیأت علمی پژوهشی دانشگاه بردفورد (Bradford) بود و از این دانشگاه بورس برای گذراندن فرصت مطالعاتی یک ساله در دانشگاه سوربن به دست آورد. رابینسون در این فرصت مطالعاتی، به بررسی تفاسیر کهن اسلامی پرداخت.

مهم‌ترین زمینه‌های پژوهشی نیل رابینسون بدین قرارند: فهم قرآن، تصویر عیسی در قرآن و تفاسیر کهن اسلامی، عیسی و مریم در قرآن، «تصلیب در قرآن»، تفسیر عبدالرزاق کاشانی بر چهل آیه نخست سوره مریم، معجزات عیسی در قرآن، پویایی گفتمان قرآنی، تفسیر سوره مائده، نگرش سید قطب به مسیحیت در تفسیر آیات ۲۹-۳۵ سوره توبه در فی ظلال القرآن، تمایلات مذهبی و فرقه‌ای در ترجمه‌های مسلمانان از قرآن، ساختار و تفسیر سوره مؤمنون.

;Bowen, 2001, vol. 1, p. 234; 175-Id., 1990, pp. 161; 489-Robinson, 2001, vol. 1, pp. 487)

کریمی‌نیا، ۱۳۹۱، ص ۵۳۲-۵۳۳

۲. دیدگاه‌های رابینسون درباره عیسی علیه السلام در قرآن

رابینسون از منظر معارف قرآنی به بررسی مباحثی چون: آبستنی مریم علیها السلام، طفولیت عیسی علیه السلام، توصیف آن حضرت به عنوان کلمه و روح، جایگاه و رسالت او، نقشه کشتن وی، اعتلا و ظهور او در آینده پرداخته و دیدگاه‌های خود را در زمینه آن‌ها بیان کرده است.

(175-id., 1990, 161; 20-id., 2003, vol. 3, 7; 489-Robinson, 2001, vol. 1, 487)

از بررسی دیدگاه‌های وی مطالب ذیل به دست می‌آید:

۲-۱. ادعاهای بدون دلیل

آقای رابینسون در قسمت‌هایی از پژوهش خود درباره عیسی علیه السلام، ادعاهایی را مطرح می‌کند، بی‌آنکه دلیلی برای گفته‌هایش ارائه نماید. برای مثال در بخش «مجموعه مطالب

قرآنی مربوط به عیسی» می‌گوید:

اشاره آیه ۱۷ سوره مریم به یک فرشته، «روح ما» که به صورتی قابل رؤیت نمایان می‌شود، قویاً حاکی از مکی بودن این سوره است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 8)

وی هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند که چرا قرار گرفتن کلمه «روحنا» نشان از مکی بودن سوره مریم دارد. یا در ذیل همین بخش می‌گوید:

آیات ۳۴ تا ۴۰ سوره مریم که قافیه آن‌ها با دیگر آیات این سوره متفاوتند، به احتمال قریب به یقین بعداً به آن اضافه شده‌اند. (Ibid)

صرف اختلاف فاصله آیات قرآنی با آیات قبل، نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آن آیات جدا نازل شده و بعداً به آن اضافه شده‌اند. نمونه دیگری که رابینسون، مطلبی را بدون هیچ دلیل و توضیحی مطرح می‌کند، بدین شرح است:

اشاره به «کتاب» در آیات ۱۲، ۱۶ و ۳۰ سوره مریم، احتمالاً حاکی از مکی متأخراً مدنی متقدم بودن آنها است. (Ibid)

به چه دلیلی استفاده از واژه «کتاب»، نشان می‌دهد که آن آیات مربوط به دوره مکی یا اوایل دوره مدنی هستند؟ درحالی که معانی کتاب در این سه آیه متفاوتند. در آیه ۱۲ به حضرت یحیی علیه السلام دستور داده می‌شود که کتاب را با قوت بگیرد، در آیه ۱۶ به پیامبر ﷺ گفته می‌شود که در کتاب قرآن، از مریم یاد کن و در آیه ۳۰، حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید به من کتاب داده شده است.

آقای رابینسون در بخشی از پژوهش خود که به بررسی ریشه و معنای نام عیسی پرداخته به نسخه اولیه برای قرآن قائل شده که در آن نسخه، نام عیسی وجود نداشته است. وی در این باره می‌نویسد:

احتمالاً کلمه [عیسی] در نسخه اولیه آیات ۱۶ تا ۴۰ سوره مریم به کار نرفته بوده است. (Ibid)

این دیدگاه که در متن قرآن تغییری صورت گرفته و آیاتی در نسخه‌های بعدی اضافه یا کم شده، مورد قبول عالمان مسلمان نیست. آنان برای اثبات ادعای خود دلایل عقلی،

روایی و قرآنی اقامه کرده‌اند. (خویی، ۱۴۱۳، ص ۱۹۷-۲۳۴؛ معرفت، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۵۴؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۳۵-۵۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۵)

۲-۲. اشتباه در تتبع

آقای رابینسون در مواردی در تتبعات خود دچار اشتباه شده است. از جمله درباره نام عیسی در قرآن می‌گوید:

کلمه [عیسی] در سوره‌های مؤمنون و صف یافت نمی‌شود. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 8)

این مطلب در مورد سوره صف اشتباه است؛ در آیه ۶ ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ...﴾ و در آیه ۱۴ ﴿...كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ...﴾ آشکارا نام حضرت عیسی علیه السلام آمده است.

هم‌چنین در مورد کاربرد فعل مکر در قرآن می‌گوید:

فعل مکر به معنای «مکر ورزیدن، نقشه کشیدن یا دسیسه چیدن» و مشتقات آن در سیزده سوره مکی که بنا بر طبقه‌بندی نولدکه در دوره‌های مکی دوم و سوم نازل شده‌اند و هم‌چنین در سوره‌های مدنی انفال و آل عمران به کار رفته است. (Ibid, p. 18)

فعل مکر با مشتقاتش در ۱۲ سوره مکی (انعام، اعراف، یونس، یوسف، رعد، ابراهیم، نحل، نمل، سبا، فاطر، غافر و نوح) و دو سوره مدنی (آل عمران و انفال) به کار رفته است. در مورد کاربرد کلمه مسح در قرآن می‌گوید:

این واژه مشتق از فعل مَسَحَ است که پنج بار در قرآن به کار می‌رود: چهار بار آن در ضمن احکام وضو گرفتن از طریق «مسح» بخش‌های مختلف بدن با آب (مائده/۶) یا خاک پاک (نساء/۴۳؛ مائده/۶) و یک بار آن در اشاره به «دست کشیدن» سلیمان بر اسب‌هایش (ص/۳۳). (Robinson, 2003, vol. 3, p. 12)

این کلمه ۴ بار در قرآن به کار رفته است نه ۵ بار: ﴿فَامْسَحُوا﴾ (نساء/۴۳) و ﴿فَامْسَحُوا﴾ (مائده/۶) و ﴿مَسَحَا﴾ (ص/۳۳).

جالب است که خود رابینسون به تکرار ۴ بار در قرآن آدرس می‌دهد؛ ولی می‌گوید ۵ بار به کار رفته است.

۲-۳. بکارت جاودانه حضرت مریم علیها السلام

آقای رابینسون در بحث از «آبستنی مریم علیها السلام و طفولیت عیسی علیه السلام» می‌گوید:
اشاره قرآن به دردهای زایمان مریم علیها السلام احتمالاً به این منظور بوده که با دعوی مسیحیان مبنی بر الوهیت عیسی علیه السلام و بکارت جاودانه مریم علیها السلام مخالفت ورزد.
(175-Robinson, 2003, vol. 3, p. 13; id., 1990, 161)

اینکه حضرت مریم علیها السلام موقع تولد حضرت عیسی علیه السلام، باکره بوده مورد تصریح قرآن است (آل عمران/۴۷ و مریم/۲۰)، ولی قرآن راجع به بکارت دائمی حضرت مریم علیها السلام، هیچ سخنی نگفته است؛ بنابراین برداشت رابینسون راجع به این مطلب اشتباه است.

۲-۴. غسل تعمید

آقای رابینسون در مورد «جایگاه رسالت عیسی علیه السلام» می‌گوید که تأیید حضرت عیسی با روح القدس، اشاره به غسل تعمید او دارد؛ وی در این باره می‌نویسد:
خداوند تورات و انجیل را به عیسی علیه السلام آموخت و او را با روح القدس حمایت نمود
که احتمالاً تلمیحی به غسل تعمید اوست. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

آیات مورد اشاره رابینسون (بقره/۸۷ و ۲۵۳ و مائده/۱۱۰)، چنین دلالتی ندارند. واژه «روح القدس» چهار بار در قرآن به کار رفته است (بقره/۸۷ و ۲۵۳؛ مائده/۱۱۰ و نحل/۱۰۲) که سه آیه نخست در مورد حضرت عیسی علیه السلام و آیه آخر در مورد حضرت محمد ﷺ است. بیشتر مفسران، روح القدس را همان جبرئیل دانسته (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۰۷؛ طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۰) و تأیید روح القدس را به معنای «تقویت و کمک» معنی کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۲۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۰۷؛ طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۴۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۹۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۹۶)؛ بنابراین تأیید روح القدس هیچ دلالت و یا تلمیحی به غسل تعمید ندارد.

۵-۲. تطبیق مائده بر عشای ربانی

آقای رابینسون، نزول مائده بر حضرت عیسی علیه السلام را اشاره به رسم عشای ربانی در شام آخر می‌داند و در این باره می‌نویسد:

دیگر معجزه منسوب به عیسی علیه السلام این است که وی به درخواست حواریون از خدا خواست «یک خوان خوراک» فرو فرستد (مائده/۱۱۵-۱۱۲)... کلمه مائده احتمالاً واژه‌ای حبشی است؛ چون به اصطلاحی شباهت دارد که مسیحیان حبشه در اشاره به میز عشای ربانی به کار می‌بردند. به علاوه، از آن جا که عیسی علیه السلام آن خوان را «عید» حواریونش می‌خواند، جای کمترین شکی نیست که این فراز قرآنی، برقراری رسم عشای ربانی در شام آخر را توصیف می‌کند... به نظر می‌رسد که قرآن در این فراز، مشروعیت یک آئین خاص مسیحی را که از عیسی علیه السلام نشأت گرفته، به رسمیت می‌شناسد. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

در اناجیل کنونی سخنی از مائده به شکلی که قرآن بیان کرده، وجود ندارد (بلاغی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۷۸)، گرچه در انجیل یوحنا باب ۲۱ بحثی درباره اطعام و پذیرایی اعجاز‌آمیز مسیح از جمعی از مردم بانان و ماهی به میان آمده؛ اما با اندک توجهی روشن می‌شود که ارتباطی با مسئله مائده آسمانی و حواریون ندارد. در کتاب اعمال رسولان که از کتب عهد جدید است نیز درباره نزول مائده بر یکی از حواریون به نام پطرس بحثی به میان آمده؛ اما آن هم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می‌کنیم. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۱۳۲)

۶-۲. «مائده» و «من و سلوی»

به باور آقای رابینسون، پیامبر صلی الله علیه و آله آموزه‌های کتاب مقدس در مورد شام آخر و فرو فرستادن منّ به بنی اسرائیل در بیابان را با هم تلفیق کرده است. وی در این زمینه می‌نویسد: دیگر معجزه منسوب به عیسی علیه السلام این است که وی به درخواست حواریون از خدا خواست «یک خوان خوراک» فرو فرستد (مائده/۱۱۵-۱۱۲)؛ اما مطابق سنخ‌شناسی سنتی مسیحی، به نظر می‌رسد که قرآن شام آخر را با معجزات خوراکی انجیل و داستان کتاب مقدس عبری از چگونگی فرو فرستادن منّ به بنی اسرائیل در بیابان تلفیق کرده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 16)

در زمینه ماجرای شام آخر و معجزه نزول من و سلوی، رابینسون آیات راجع به دو ماجرا را با هم خلط کرده، درحالی‌که در قرآن درباره این دو قضیه، هیچ تلفیقی صورت نگرفته است.

نزول من و سلوی برای قوم بنی اسرائیل بوده؛ آن هم موقعی که از چنگال فرعونیان نجات یافتند، حضرت موسی علیه السلام به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند. اما آنان از فرمان پیامبرشان مبنی بر داخل شدن به ارض مقدسه خودداری کردند و گفتند: در آن سرزمین، جباران هستند و ما تا زمانی که آنها در آن سرزمین هستند، وارد نخواهیم شد... به همین دلیل آنان در صحرای سینا به مدت چهل سال آواره گشتند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۴؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴۸)، که در سوره مائده آیات ۲۰ تا ۲۶ این ماجرا نقل شده است و آیات راجع به نزول مائده بر حواریون در سوره مائده آیات ۱۱۲-۱۱۵ قرار دارند. احتمالاً چون هر دو ماجرا در سوره مائده واقع شده، رابینسون به سبب ذهنیتی که از عهدین داشته که ماجراها به صورت تاریخی در کنار هم نقل شوند، گمان کرده که این دو ماجرا یکی هستند که با هم خلط شده‌اند.

۷-۲. حیات یا موت عیسی علیه السلام

آقای رابینسون در پژوهش خود، به بررسی موضوع نقشه کشتن عیسی علیه السلام، اعتلا و ظهور وی در آینده پرداخته و آیاتی که در زمینه حیات یا مرگ او هستند، را بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد آقای رابینسون در اغلب موارد، برداشت نادرستی از این آیات ارائه کرده است. برای توضیح بیش‌تر و نقد مطالب وی، به بررسی آیات مورد اشاره او در ادامه پرداخته می‌شود.

الف) شباهت حضرت عیسی علیه السلام با حضرت یحیی علیه السلام: آقای رابینسون در بررسی سوره مریم با مقایسه بین سخنان حضرت یحیی علیه السلام (مریم/۱۵) و سخنان حضرت عیسی علیه السلام (مریم/۳۳)، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که چون دعای این دو پیامبر شبیه به هم بوده و در آیات بعد از این آیات، از معاد صحبت شده، پس مرگ حضرت عیسی علیه السلام مانند حضرت یحیی علیه السلام، در گذشته واقع شده است. وی در این زمینه می‌نویسد:

در سوره مریم، عیسی نوزاد از روز تولدش، روزی که خواهد مرد و روزی که زنده خواهد شد سخن می‌گوید (مریم/۳۳). از اظهارنظری مشابه درباره یحیی علیه السلام (مریم/۱۵) و از

آیات بعدی مربوط به معاد (مریم/۳۹-۳۷ و ۶۶) چنین استنتاج می‌شود که عیسی در رستاخیز عام زنده خواهد شد. ولی کمترین اشاره‌ای نمی‌شود که مرگ وی نیز در آینده رخ می‌دهد. بر عکس، صرفاً با توجه به سوره مریم، فرض می‌شود که مرگ او نیز مانند مرگ یحیی علیه السلام در گذشته رخ داده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 17)

آیا صرف شباهت دعای این دو پیامبر، دلیل بر این می‌شود که تمام وقایع زندگی و موتشان هم شبیه به هم باشند؟ و آیا از این که آیات بعدی، مربوط به معاد هستند، می‌شود نتیجه گرفت که پس مرگ حضرت عیسی علیه السلام در گذشته واقع شده؟ این‌ها دلایل غیرقابل قبول است که رایینسون برای اثبات پیش فرض خود درباره مرگ حضرت عیسی علیه السلام ارائه می‌دهد.

ب) بررسی عبارت «إِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلسَّاعَةِ»: رایینسون آیه ۶۱ سوره زخرف را بررسی کرده و نظرات راجع به مرجع ضمیر «إِنَّهُ» را نقل و نقد می‌کند و این آیه را ناظر به ظهور عیسی علیه السلام در آینده می‌داند؛ ولی می‌گوید که لازمه نزول عیسی در آخرالزمان، منوط به در امان ماندن او از مرگ بر فراز صلیب نیست. رایینسون در این زمینه می‌نویسد:

نظر به این که در آیات ۶۵-۷۸ سوره زخرف، دغدغه غالب بحث معاد است، پس احتمالاً آیه ۶۱ این سوره هم ناظر به ظهور عیسی علیه السلام در آینده است و نه معجزه او در زنده کردن مردگان. با تمام این اوصاف، هیچ نشانه‌ای یافت نمی‌شود که ظهور عیسی علیه السلام در آینده را منوط به گریختن او از مرگ بر فراز صلیب بدانیم. (Ibid, p. 17-18)

به عبارت دیگر، او می‌گوید:

ممکن است عیسی بر فراز صلیب کشته شده باشد و در آینده هم نزول کند.

درباره آیه ۶۱ سوره زخرف، سه نظر در تفاسیر یافت می‌شود:

۱. عیسی علیه السلام وسیله‌ای است که با آن می‌توان به قیامت علم یافت، برای اینکه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اینکه مرده را زنده می‌کند. پس برای خدا کاری ندارد که قیامت را به پا کند و موجودات مرده را زنده نماید. پس دیگر در مسأله معاد شک نکنید و به هیچ وجه تردید نداشته باشید. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۱۸؛ مکارم شیرازی،

۲. مراد این است که آن جناب یکی از دلیل‌های نزدیک شدن قیامت است که قبل از قیامت به زمین نازل می‌شود، مردم از آمدنش می‌فهمند که قیامت نزدیک شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶۱)

۳. ضمیر «إِنَّهُ» به قرآن برمی‌گردد و معنای این که «قرآن علم به قیامت است»، این است که قرآن آخرین کتابی است که از آسمان نازل می‌شود و با نزولش همه می‌فهمند که تا قیامت، دیگر کتابی نازل نمی‌شود. (طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۲۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶۱) آقای رابینسون نظر دوم را پذیرفته؛ اما از سیاق آیات برمی‌آید که نظر اول درست است. چنان‌که علامه طباطبایی در مورد نظر دوم و سوم بیان می‌دارد که این دو وجه اخیر نمی‌توانند تفریع و نتیجه‌گیری «فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا» (زخرف/۶۱) را آن طور که باید توجیه کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۱۱۸)

پس نتیجه‌ای که رابینسون از آیه ۶۱ سوره زخرف می‌گیرد اشتباه است. یکی از مشکلات عمده پژوهش وی در بررسی آیات، نتیجه‌گیری از یک آیه، جدا از آیات دیگر و عدم مجموع نگری آیات قرآن است. او اگر آیات دیگر قرآن به ویژه آیه ۱۵۷ سوره نساء را هم می‌دید، به نتیجه پیش‌گفته نمی‌رسید. در این آیه، آشکارا به صلیب کشیده شدن و کشته شدن حضرت عیسی علیه السلام نفی می‌شود.

ج) بررسی واژه «مکر»: آقای رابینسون به تفسیر آیه ۵۴ سوره آل عمران می‌پردازد، مبنی بر آن‌که یهودیان برای کشتن عیسی علیه السلام مکر کردند و خداوند، مکر متقابل برای نجات جان وی نمود. آنگاه در رد آن می‌گوید:

مفسران مسلمان معمولاً گمان می‌کنند که هر دو آیه ۵۴ و ۵۵ سوره آل عمران ناظر به یک رخداد - یعنی مکر یهودیان برای کشتن عیسی علیه السلام و مکر متقابل خدا برای نجات جان وی - است که باعث شد شخصی شبیه عیسی علیه السلام را به جای او به صلیب کشند. اگرچه پیوند تنگاتنگی میان این دو آیه می‌توان یافت، اما ماهیت منقطع اکثر روایات قرآنی مانع از آن می‌شود که تفسیر پیش‌گفته را الزاماً صحیح بدانیم.

آقای رابینسون با توجه به این که در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران از مرگ یا کشته شدن حضرت محمد ﷺ سخن به میان می‌آید، از آیه ۱۶۹ سوره آل عمران، مرگ حضرت عیسی علیه السلام را نتیجه می‌گیرد و در این زمینه می‌نویسد:

در آیه ۱۴۴ سوره آل عمران، آشکارا از احتمال مرگ یا کشته شدن محمد ﷺ سخن به میان می‌آید و گفته می‌شود مسلمانانی که در اُحد کشته شدند نمرده‌اند، بلکه «نزد پروردگارشان زنده‌اند» (آل عمران/۱۶۹). پس بر اساس آیه ۵۴ آل عمران، نمی‌توان مرگ عیسی را که ظاهراً به دست دشمنانش بوده رد کرد. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 18)

رابینسون باز در اینجا با ملاحظه صرفاً یک آیه، نتیجه‌گیری می‌کند که عیسی علیه السلام توسط یهودیان کشته شده است و آیات دیگر قرآن، از جمله آیه ۱۵۷ سوره نساء را که آشکارا کشته شدن حضرت عیسی علیه السلام را رد می‌کند، لحاظ نمی‌کند.

رابینسون آیات ۵۴ و ۵۵ سوره آل عمران را ناظر به یک رخداد نمی‌داند و آنها را جدا از هم می‌داند و به بررسی جداگانه این آیات می‌پردازد. برای جدا دانستن آیات از یکدیگر باید دلیلی داشته باشیم، مانند اینکه دو آیه دارای دو شأن نزول جداگانه باشند؛ اما رابینسون هیچ دلیلی برای این مدعای خود ارائه نمی‌دهد و مفهوم دو آیه را جدا از هم می‌گیرد.

مکر در کتب لغت به این معانی به کار رفته است: حيله‌گری در نهان (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص ۳۷۰؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۸۳)، حيله‌گری و خدعه (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۸۱۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۴۵) و منصرف کردن کسی با تدبیر و حيله از آنچه قصد می‌کند.

مکر دو نوع است: مکر محمود و مکر مذموم (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۷۲). مکر در لغت عرب، با آنچه در فارسی امروز از آن می‌فهمیم تفاوت بسیار دارد. در فارسی امروز، مکر به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش گفته می‌شود، درحالی که در لغت عرب، هر نوع چاره‌اندیشی را مکر می‌گویند، خواه این کار پسندیده باشد؛ مانند مکر خداوند: ﴿وَمَكْرُؤًا مَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران/۵۴) یا ناپسند، مانند بسیاری از مکرهای انسان‌ها. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۷)

در قرآن نیز گاهی ماکر با کلمه خیر ذکر شده مانند: «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران/۵۴) و گاهی مکر با کلمه سیئ آمده است مانند: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر/۴۳).

به هر حال، برخلاف واژگان سیئه و اعتداء که در جوهرشان مذمت ملحوظ است، در جوهر کلمه مکر، مذمت ملحوظ نیست؛ بنابراین می‌توان آن را بی‌هیچ توجیهی به خدا نسبت داد. از این رو در دعا می‌گوییم: «ولا تمکر بی فی حیلتنک» (طوسی، ۱۴۱، ص ۵۸۲؛ کفعمی، بی‌تا، ص ۲۰۵؛ قمی، بی‌تا، ابتدای دعای ابی حمزه ثمالی). نیز می‌گوییم: «اللهم امکر لی ولا تمکر علیّ». (طوسی، ۱۴۱، ص ۵۰۷؛ کفعمی، بی‌تا، ص ۱۱۸)

بنابراین، هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار می‌رود، به معنی خنثی کردن توطئه‌های زیان‌بار است و هنگامی که درباره مفسدان به کار می‌رود، به معنی جلوگیری از برنامه‌های اصلاحی است. (شریعتمداری، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۳۱۷)

منظور از مکر خداوند، یا نجات حضرت عیسی علیه السلام از دست یهودیانی بوده که تصمیم به کشتن او گرفته بودند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۵۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۷)، یا بدین معنی است که خداوند نقشه بنی اسرائیل را آشکار کرد و حضرت مسیح علیه السلام و حواریون را در جهادی که در پیش گرفتند به پیروزی رسانید (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۳۷۸)؛ بدین روی این که دو آیه ۵۴ و ۵۵ سوره آل عمران را که دارای مضمون یکسان اند، منقطع از یکدیگر بدانیم، ادعایی است بدون دلیل.

(د) بررسی واژه «توفی»: رابینسون در بررسی آیه ۵۵ سوره آل عمران، واژه توفی را با فوت خلط کرده است. وی در این باره می‌نویسد:

اگر خدا فاعل فعل توفی باشد، به معنای دریافت ارواح در هنگام خواب آنهاست (انعام/۶۰؛ زمر/۴۲)؛ اما در اغلب موارد به معنای «میراندن» است. از آن جا که معنای اخیر در آیه ۱۹۳ سوره آل عمران به کار می‌رود و از آن جا که قرآن این فعل را در سوره‌های دیگر درباره مرگ محمد ﷺ به کار می‌برد (یونس/۴۶؛ رعد/۴۰؛ غافر/۷۷)، پس دلایل موجهی وجود دارند که کلمات خداوند خطاب به عیسی علیه السلام را به این معنا تعبیر کنیم که خدا می‌خواسته او را بمیراند و به نزد خود بالا ببرد. (Robinson,

توفی از ریشه «وفی»، به معنای تمام کردن و کامل کردن است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۴۰۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۱۲۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۷۸؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۵، ص ۲۱۱)

این کلمه در قرآن هم به معنای مرگ به کار رفته و هم به معنای خواب (زمر/۴۲). اگر مراد از توفی در آیه ۵۵ سوره آل عمران، خصوص وفات و مرگ باشد، حضرت عیسی علیه السلام همانند انبیاء قبل از خود رحلت کرده و چنان چه مقصود از توفی در آن خصوص خواب باشد، حضرت مسیح علیه السلام در آن واقعه رحلت نکرده است.

بعضی تصور کرده‌اند که واژه «مُتَوَفِّیْكَ» از ماده «وفات» به معنی مرگ است، به همین دلیل چنین می‌پندارند که با عقیده معروف میان مسلمانان درباره عدم مرگ حضرت عیسی علیه السلام و زنده بودن او منافات دارد. درحالی که چنین نیست؛ زیرا ماده «فوت» به معنی از دست رفتن است، ولی «توفی» (بروزن ترقی) از ماده «وفی» به معنی تکمیل کردن چیزی است و این که عمل به عهد و پیمان را وفا می‌گویند، به سبب تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است. نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می‌گوید: «توفی دینه»، یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۹)

به میّت به لحاظ این که تمام حقیقت او گرفته می‌شود، متوفّا می‌گویند. اما توفّی به او اختصاص ندارد؛ زیرا قرآن انسان خوابیده را هم متوفّا نامیده است: «اللّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (زمر/۴۲). در این آیه، توفی هم درباره مرگ و هم درباره خواب بکار رفته است. پس نمی‌توان در آیه ۵۵ سوره آل عمران، آن را در خصوص مرگ دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۳۸۸). هم چنین در آیه: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (انعام/۶۰)، مسأله خواب به عنوان توفّی روح ذکر شده است.

کلمه توفّی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت «گرفتن» و «حفظ کردن» بوده است. اصولاً در معنی توفّی، مرگ قرار نگرفته و ماده فوت از ماده وفی به کلی جدا است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۹)

به عبارتی دیگر، قرآن کلمه «توفّی» را برای آن لحظه‌ای که خداوند جان را می‌گیرد،

استعمال کرده تا بفهماند جان انسان‌ها با مردن باطل و فانی نمی‌شود و آنان که گمان کرده‌اند مردن، نابود شدن است، جاهل به حقیقت امرند. خداوند جان‌ها را می‌گیرد و حفظ می‌کند تا در روز بازگشت خلایق به سوی خودش، دوباره به بدن‌ها برگرداند؛ اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می‌آورد نه لفظ توفی را. برای مثال می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (آل عمران/۱۴۴)، و یا فرموده: «لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» (فاطر/۳۶). آیات بسیار دیگری از این قبیل وجود دارند، حتی آیاتی که درباره مردن خود عیسی علیه وارد شده، کلمه موت را به کار برده‌اند، مانند آیه: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» (مریم/۳۳) و آیه: «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا» (نساء/۱۵۹). پس کلمه «توفی»، از این جهت صراحتی در مردن ندارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۷)

حتی اگر این توفی دلیل بر موت باشد، این گفتگو در صحنه قیامت است. در صحنه قیامت، البته عیسی علیه بعد از مرگ زنده شده است؛ و یقیناً وی قبل از قیامت می‌میرد، چون بالاخره بر طبق آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران/۱۸۵)، همه خواهند مُرد. حالا الان اگر رحلت نکرده، در رجعت رحلت می‌کند. بالأخره روزی رحلت می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، معنی آیه ۵۵ سوره آل عمران روشن می‌شود که خداوند می‌فرماید: ای عیسی! تو را بر می‌گیرم و به سوی خود می‌برم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶۹). از ظاهر آیه ۱۵۹ نساء «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»، بر می‌آید که عیسی علیه نزد خدا زنده است و نخواهد مُرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند. بنابراین توفی عیسی علیه در آیه ۵۵ سوره آل عمران به معنای گرفتن آن حضرت از دست یهود خواهد بود، اما در عین حال آیه پیش‌گفته، صریح در این معنا نیست و تنها ظهوری در آن وجود دارد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰۷)

هـ) بررسی عبارت «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ»: آقای رابینسون در بررسی آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء می‌گوید:

در تفسیر این فراز قرآنی مشکلات عدیده‌ای به بار آمده است. در مورد عبارت «او را نکشتند و مصلوبش نکردند» (نساء/۱۵۷)، معمولاً مفسران مسلمان عقیده داشتند که این عبارت، بیانگر انکار مطلق مرگ عیسی علیه السلام با صلیب است؛ ولی می‌تواند صرفاً به این معنا باشد که اگرچه یهودیان گمان می‌کردند عیسی علیه السلام را کشته‌اند، اما مسلمانان نباید او را مرده انگارند؛ زیرا از منظر قرآن، عیسی علیه السلام همانند شهیدان اُحد نزد خداوند زنده است (آل عمران/۱۶۹). (Robinson, 2003, vol. 3, p. 19; id. , 489-2001, vol. 1, p. 487)

برداشت رایینسون و مقایسه وی اشتباه است؛ زیرا اولاً رایینسون در این قسمت، اجتهاد در مقابل نصّ کرده است. صریح آیه قرآن می‌گوید که او را نکشتند «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (نساء/۱۵۷)، ولی رایینسون می‌گوید که عیسی علیه السلام کشته شده است؛ اما نباید مسلمانان، او را کشته بپندارند. وی نصّ صریح قرآن را پیش فرض غیرقطعی می‌داند و می‌گوید: مفسران طراز اول، عموماً مبنای کار را بر این پیش فرض غیرقطعی قرار می‌دادند که در آیات ۱۵۷ تا ۱۵۹ سوره نساء، مرگ عیسی علیه السلام با صلیب قاطعانه انکار شده است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 20)

دوم اینکه مقایسه حضرت عیسی علیه السلام با شهیدان اُحد، قیاس مع الفارق است. درباره شهیدان اُحد تصریح شده که آنها کشته شده‌اند «الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (آل عمران/۱۶۹)، ولی در مورد حضرت عیسی علیه السلام تصریح شده است او را نکشتند «وَمَا قَتَلُوهُ» (نساء/۱۵۷)؛ بنابراین مقایسه این دو اشتباه است. (و بررسی عبارت «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»: آقای رایینسون درباره روایاتی که بیان می‌کند فرد دیگری شبیه به عیسی علیه السلام را کشتند، می‌گوید:

این روایات قابل اعتماد نیستند؛ زیرا بر سر هویت شخص موردنظر اختلاف دارند. (Ibid, p. 19)

سخن رایینسون علمی نیست. این دلیل نمی‌شود که چون درباره شخص موردنظر اختلاف وجود دارد، پس کل ماجرا واقع نشده است! اگر صرف اختلاف باعث شود که ماکل ماجرا را اشتباه بدانیم، پس رایینسون باید ماجرای به صلیب کشیده شدن حضرت

عیسی علیه السلام در عهد جدید را نیز ردّ کند، چون اناجیل در هیچ مسأله‌ای به اندازه تصلیب و کشته شدن حضرت عیسی علیه السلام اختلاف ندارند، تا جایی که در این باره هیچ مطلب جزئی در یک انجیل با اناجیل دیگر متحد نیست. (نجار، بی تا، ص ۴۳۳)

در مواجهه با روایات، باید آنها را از نظر سندی و متنی پالایش کرد و نمی توان در برخورد اول، به صرف اختلاف، آنها را کنار گذاشت. چه بسا بعد از کنار گذاشته شدن روایات ساختگی، اختلافی در روایات در آن موضوع نباشد.

ز) بررسی واژه «رفع»: مراد از واژه رفع در آیه «بَلِّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء/۱۵۸)، عروج جسمانی حضرت مسیح علیه السلام است یا عزت بخشیدن خداوند به عیسی علیه السلام؟ آقای رابینسون با توجه به آیات دیگر، دومی را می پذیرند و در این باره می گوید:

مفسران طراز اول بدون استثنا این عبارت را به این معنا گرفتند که خدا عیسی علیه السلام را جسماً به آسمان دوم یا سوم عروج داد و از قرار معلوم، محمد ﷺ در شب معراج، عیسی علیه السلام را در همان جا دید. ولی این نظر هم قابل دفاع است که عبارت پیش گفته صرفاً توصیفی گویا از عزت بخشیدن خداوند به عیسی علیه السلام است. (Robinson, 2003, vol. 3, p. 19)

کلمه «رفع» به معنای بلند کردن و برداشتن است، بر خلاف کلمه «وضع» که در معنای نهادن به کار می رود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۸، ص ۱۲۹)

در باره عبارات «وَرَفَعُكَ إِلَيَّ» (آل عمران/۵۵) و «بَلِّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء/۱۵۸) دو نظر وجود دارد:

یعنی تو را به سوی آسمان بلند می کنم. و اینکه فرموده به سوی خودم، برای تعظیم مقام اوست.

یعنی تو را به کرامت و عزت خود بلند می گردانم. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۷۵۹)

علامه طباطبایی در این باره می نویسد:

از آنجایی که در آیه ۵۵ سوره آل عمران، کلمه «رَفَعُكَ» مقید به قید «إِلَيَّ» شده، معلوم می شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدا در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه السلام را به طرف خود بالا ببرد. او مکانی از

سنخ مکان‌های جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می‌گیرند ندارد. به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خداوند هم دوری و نزدیکی مکانی نیست. پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ...» (آل عمران/۵۵). (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۳۹۰ و ۳۹۱)

و چه بسا گفته باشند که «مراد از رفع عیسی علیه السلام به سوی خدا بالا بردن روح و جسم حضرت عیسی زنده به آسمان است»، چون از ظاهر قرآن بر می‌آید که خداوند عیسی علیه السلام را درحالی که زنده بود به آسمان مادی و جسمانی بالا برد و مقام قرب خدا و محل نزول برکات و مسکن ملائکه هم همین آسمان مادی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰۷)

زمخشری نیز همین نظر را پذیرفته است. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۶۶)

آیه ۵۵ سوره آل عمران به حسب سیاق، وقوع ادعای یهود را که عیسی علیه السلام را کشتند و یا به دار زده‌اند، نفی می‌کند. ظاهر آیه بر این دلالت دارد که همان شخصی را که یهود دعوی کشتن و به دار زدنش را دارند، خداوند با همان بدن شخصی‌اش به سوی خود بالا برد و از کید دشمن حفظ فرمود. پس معلوم می‌گردد عیسی علیه السلام با بدن و روحش به آسمان بالا برده شد، نه این‌که مانند دیگر انسان‌ها روحش از کالبدش جدا گشته و به آسمان بالا رفته باشد. این احتمال چیزی است که با ظاهر آیه ۵۵ سوره آل عمران با در نظر گرفتن سیاق آن نمی‌سازد؛ زیرا اضرائی که در عبارت «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء/۱۵۸) واقع شده، با صرف بالا بردن روح عیسی علیه السلام بعد از مردنش نمی‌سازد. به عبارت دیگر، بالا رفتن روح بعد از مردن، هم در قتل هست، هم در آویخته شدن به دار و هم در مردن عادی، چون هرکسی که بمیرد روحش به عالم ارواح بالا می‌رود. دیگر معنا ندارد خداوند بفرماید: «بلکه ما او را به سوی خود بالا بردیم». کلمه «بلکه» به ما می‌فهماند بالا بردن عیسی علیه السلام با روح و جسمش بوده است. آیه بعدی (نساء/۱۵۹) هم بر این معنا دلالت دارد که عیسی علیه السلام هنوز زنده و از دنیا نرفته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۳۴)

برخی کلمه «رافعک» را به «رافع روحک» معنا کرده‌اند (رشید رضا، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۳۱۷) نه «رافع روحک و بدنک». درحالی که گفتیم توفی دو مصداق دارد: یکی مرگ و دیگری خواب، و توفی، ظهوری در هیچ یک از این دو ندارد. اما در آیه ۱۵۸ سوره آل عمران دو قرینه هست که خداوند حضرت عیسی علیه را در حال زنده بودن بالا برده است:

اگر مراد آن باشد که خداوند، روح حضرت عیسی علیه را بالا برده است، با «بل» که برای اضراب است، نمی‌تواند سازگار باشد؛ زیرا اگر هم به دار آویخته می‌شد، به طریق اولی خداوند روحش را بالا می‌برد.

درحالی که همه ضمیرها به حضرت مسیح علیه برمی‌گردد، اگر ضمیر «رَفَعَهُ» به روح حضرت مسیح علیه برگردد، مخالف سیاق آیه خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۳۹۲)

بر این اساس، حضرت عیسی علیه زنده به سوی حق عروج کرده است. و «وَرَفَعْنَا إِيَّاهُ» بدان معناست که تو را زنده به سوی خود بالا می‌برم. و معنای «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» نیز «اتی ممیتک» نیست.

بر این اساس، روایاتی که حضرت عیسی علیه را زنده می‌دانند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶ و ۲۴۱)، نه تنها مخالف قرآن نیستند؛ بلکه موافق با آن هستند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۳۹۲)

هم چنین از ظاهر آیه ۵۵ سوره آل عمران استفاده می‌شود که خداوند نعمتی خاص به حضرت علیه مرحمت کرده است؛ درحالی که اگر توفی را به معنای مرگ، و رفع عیسی علیه را رفع روح او بعد از مرگ بدانیم، معنای آیه پیش‌گفته آن است که خداوند حضرت عیسی علیه را می‌راند و روح او را بالا می‌برد و این ویژگی، امتیازی برای حضرت مسیح علیه نخواهد بود؛ زیرا همه انبیا، بلکه تمام مؤمنان همین‌گونه از دنیا رفته‌اند. (همان، ۳۹۳)

هم چنین آیه پیش‌گفته نمی‌تواند همانند آیه «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله/۱۱)، به معنی ترفیع درجه باشد؛ زیرا رفعت معنوی برای حضرت عیسی علیه همیشه بوده و هست، چنان‌که برای انبیا و اولیای دیگر نیز هست. درحالی که تعبیر «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» (نساء/۱۵۸)، فقط درباره حضرت مسیح علیه است و این‌گونه

نیست که اگر وجود جسمانی او در میان مردم باشد، رفعت معنوی نداشته باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۲۱، ص ۳۱۹)

خلاصه آنکه آیات قرآن نه تنها ظهوری در مرده بودن حضرت عیسی علیه السلام ندارند؛ بلکه زنده بودن آن حضرت را نیز تا اندازه‌ای می‌توان از آنها برداشت کرد. (همان، ج ۱۴، ص ۳۹۳) در پایان این بحث می‌توان گفت که موضوع مرگ یا زنده بودن حضرت عیسی علیه السلام، اولاً مسأله‌ای فرعی تبعیدی مانند نماز و روزه و حج نیست تا صاحب نظری با خبر واحد یا ظهور آیه و روایتی بتواند فتوا دهد.

ثانیاً موضوع پیش گفته از مسائل اعتقادی هم نیست که تحقیق برهانی آن لازم باشد؛ زیرا فقط رسالت حضرت عیسی علیه السلام و از پیامبران اولوالعزم بودن وی و کتاب داشتن او از اصول دین هستند و باید به آنها ایمان آورد. اما ایمان به زنده یا مرده بودن آن حضرت در حال حاضر، نه از اصول دین است نه از فروع آن.

ثالثاً مطلبی علمی است که اثبات یا نفی آن، نیازمند برهان عقلی یا نقل معتبر است؛ ولی اقامه برهان عقلی در این مسأله جزئی ممکن نیست، چون از دیدگاه عقل، هم رحلت و رجعت او شدنی است و هم زنده بودن کنونی اش، چنان‌که دلیل جزم‌آوری هم در دست نیست. هرچند ظاهر روایات از ظاهر آیات روشن‌تر است و در حد اسناد ظنی می‌توان گفت که ظاهراً چنین فرموده‌اند یا ظاهر چنین است. (همان، ج ۲۱، ص ۳۱۱-۳۱۲)

علت این که خداوند در مورد مرگ یا حیات حضرت عیسی علیه السلام به طور واضح سخن نگفته، آن است که فهمیدن این مسأله فایده‌ای ندارد. مهم، مصلوب نشدن وی است که نصاری معتقدند حضرت مسیح علیه السلام با کشته شدن، خود را فدا کرد و گناه همه مسیحیان را خرید. خداوند می‌خواهد این عقیده انحرافی را باطل کند و الا فهمیدن این مطلب فی نفسه بی فایده است.

اما از بررسی آیات برمی‌آید که حضرت عیسی علیه السلام تا به امروز از دنیا نرفته، نه در عصری که روی زمین بود کشته شده و به دار آویخته شده، و نه به مرگ طبیعی از دنیا رفته، بلکه هم اکنون زنده است و در دوران رجعت ظهور می‌کند. این معنی را روایات هم تأیید می‌کنند.

(کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴۵۷؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۷۱؛ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۰۲؛ همو، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۰۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۱۱؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۴۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۶ و ۲۴۱...).

۳. نتیجه

پژوهش آقای نیل رابینسون درباره حضرت عیسی علیه السلام، تحقیقی جامع در مورد این پیامبر به شمار می‌آید. تمرکز پژوهش وی بیش‌تر بر روی ریشه نام عیسی علیه السلام، روح و کلمه خدا بودن وی و مرگ او است.

استفاده و استشهاد فراوان به قرآن، از نقاط قوت پژوهش پیش‌گفته است. هم‌چنین آقای رابینسون از منابع شیعی غافل نبوده است؛ از جمله در بخش اشتقاق کلمه عیسی، از تفسیر علامه طباطبایی استفاده کرده است. وی در پژوهش خود درباره مباحث مربوط به عیسی علیه السلام، بعد از بیان نظرات، به نقد آنها می‌پردازد.

اما پژوهش رابینسون درباره عیسی علیه السلام، نقاط ضعفی هم دارد که از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

۱. عدم درک صحیح از شیوه نقل داستان‌های قرآنی. از آن جا که دو ماجرای نزول من و سلوی بر بنی اسرائیل و مائده بر حواریون، در یک سوره بیان شده، وی گمان می‌کند که در قرآن تلفیقی صورت گرفته است.

۲. داشتن پیش‌فرض درباره مرگ حضرت عیسی علیه السلام و سعی بر تطبیق آیات قرآن بر آن و نادیده گرفتن احادیث به سبب مخالفت با آن.

۳. استفاده از یک آیه برای پیدا کردن نظر قرآن و عدم جامع‌نگری آیات.

۴. برداشت نادرست از آیات.

۵. اعتبار قائل نشدن برای روایات؛ برای نمونه، او در بررسی آیه «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» می‌گوید: چون روایات بر سر نام فردی که به جای عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شد اختلاف نظر دارند، پس به این روایات اعتنا نمی‌شود. یا در بحث نقشه کشتن عیسی علیه السلام و اعتلای وی، بعد از بیان روایات در مورد نقشه یهودیان برای کشتن او و عروج وی به

آسمان و رجعت او در آینده، می‌گوید: واقعاً مشخص نیست که اطلاعات قرآنی بتوانند شالوده‌های مستحکمی برای این برساخته احادیث فراهم آورند.

۶. اشکال در تتبع و اشتباهات در برخی موارد.

۷. پیش‌فرض راجع به سبک قرآن. رابینسون این ذهنیت را دارد که قرآن هم باید به سبک و روش عهدین باشد، بنابراین می‌خواهد جزئیات را از قرآن استنباط کند؛ برای مثال می‌گوید: مطالب قرآنی درباره مرگ عیسی علیه السلام کاملاً قاطع و آشکار نیستند، اما توجه ندارد که بنای قرآن بر بیان جزئیات نیست. همان‌طور که قرآن در تعداد نفرات اصحاب کهف ساکت است، در بیان جزئیات زندگی حضرت عیسی علیه السلام - این که او مرده است و دوباره زنده می‌شود یا زنده به آسمان عروج کرده - به صراحت سخن نگفته، چون نیازی به دانستن آنها نیست.

فهرست منابع

قرآن مجید.

ابن اثیر، مجدالدین، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا.
ابن فارس، احمد بن زکریا، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

بلاغی، محمد جواد، *الهدی إلى دین المصطفی*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم* (ج ۱۴)، تحقیق عبدالکریم عابدینی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ش.

جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

خویی، ابوالقاسم، *البيان في تفسير القرآن*، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۳۰ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۲ق.

رشید رضا، محمد، *تفسیر المنار*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۸ق.

زمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

سیوطی، جلال الدین، *الدرر المنثور في التفسیر بالمأثور*، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

شریعتمداری، جعفر، *شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۳ش.

صدوق، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران، منشورات جهان، ۱۳۷۸ق.

- ، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعة مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلوم القرآن، تحقیق محمد جواد بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، التیان فی تفسیر القرآن، تحقیق أحمد قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ، مصباح المتهجد، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ق.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، منشورات إسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، قم، انصاریان، بی تا.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
- کفعمی، ابراهیم بن علی، البلد الأمين، بی جا، چاپ سنگی، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵ش.
- کریمی نیا، مرتضی، کتابشناسی مطالعات قرآنی در زبان های اروپایی، قم، موسسه فرهنگی ترجمان وحی، ۱۳۹۱ش.
- معرفت، محمد هادی، صیانة القرآن من التحریف، قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۸۶ش.
- ، التمهید فی علوم القرآن، قم، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴ش.
- نجار، عبد الوهاب، قصص الانبیاء، بی جا، دارالکتب العربیه، بی تا.

.Bowen, Denna Lee, «Birth», Encyclopaedia of the Qurʾān, Leiden, Brill, 2001

.Robinson, Neal, «Jesus», Encyclopaedia of the Qurʾān, Leiden, Brill, 2003

.Id., «Crucifixion», Encyclopaedia of the Qurʾān, Leiden, Brill, 2001

.1990, 175–Id., «Jesus and Mary in the Qurʾān. Some neglected affinities», in Religion 20, pp. 161